



قال الله تبارك و تعالی:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾

سوره مبارکه شمس، آیه ۹

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

داستان معجزه وار دفن علامه طباطبایی (ره)

شناسنامه مطلب	
کد مطلب	t-320
رده	تزکیه‌ای / تقوای عمومی / علما و مواعظ / علمای ربانی / علمای مشهور معاصر / علامه طباطبایی
برچسب	تزکیه، تقوا، علمای ربانی، خاطره، دفن، علامه طباطبایی
توضیحات	

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

مورخ اهل تدقیق در تحقیق، رسول جعفریان در کتاب «مقالات و رسالات تاریخی» (دفتر چهارم)، از زبان حجت الاسلام محمد حسین اشعری فرزند مرحوم آیت الله علی اصغر اشعری قمی - از همدرسان امام راحل - اینگونه آورده اند:

علامه طباطبایی این اواخر بیماری پارکینسون گرفت و تقریباً آخر کاری فلج شد تا گردن. این اواخر در بیمارستان آیت الله گلپایگانی بستری شد. من سه شبانه روز اکثر اوقات آنجا بودم و ایشان در حالت اغماء بود. روزی دکتر منافی وزیر بهداشتی وقت آمد به بیمارستان برای ملاقات با ایشان. وقتی وضع او را دید تلفن کرد که هلکوپتر بفرستند تا او را به تهران منتقل کنیم. من مخالفت کردم و گفتم ایشان چند ساعتی بیشتر زنده نیست. اما قبول نکرد.

همان وقت آیت الله گلپایگانی آمد که دید ایشان در حال اغماء است. این مساله را با ایشان مطرح کردم و به ایشان گفتم: شما امر کنید دکتر منافی این کار را نکند. ایشان دکتر منافی را صدا زد و از او خواست تا عصر صبر کنند. اگر جوری بود که می شود او را منتقل کرد آن وقت منتقل کنید. بالاخره یکی دو ساعت بعد درگذشت. من تلفنا فوت ایشان را به آقای خمینی اطلاع دادم. ایشان فرمودند: در باره قبر ایشان هر کجا را صلاح می دانید اقدام کنید. به آقای مولایی هم دستور خواهیم داد. من به دنبال آقای مولایی آمدم تا محل قبر را تعیین کنیم. ایشان در کنار قبر مرحوم اشراقی و انگجی جایی را معرفی کرد. من مخالفت کردم و گفتم علامه طباطبایی به عنوان مفسر و فیلسوف باید قبرش جایی باشد که مردم راحت تر و آشکارتر سر قبر ایشان بیایند.

آنچه آقای مولایی اصرار کرد من مخالفت کردم. بعد آمدم جایی را که قبر فعلی ایشان است نشان دادم. ایشان گفت اینجا پایه های سقف است و تمام بتون آرمه است و قابل شکافتن نیست. من پذیرفتم. ایشان گفت: حتی اگر بشود شکافت، اینجا قبر علماست و ما مجاز به شکافتن نیستیم. من گفتم: این مساله را حل می کنم. معمارها را بیاورید تا نظر بدهند که می شود شکاف داد یا نه. و ثانیاً آقای نجفی در وقت ساختن مسجد بالاسر فهرست قبور را برداشت. از ایشان می پرسیم که آیا قبر عالمی در اینجا هست یا خیر. غروب شد و آقای نجفی آمد. بعد از نماز داستان را شرح دادم و خواستم ایشان بیاید شرح بدهد که اینجا قبری از علما بوده است یا نه. ایشان آمد و گفت: تا آنجا که من صورت برداری کرده ام اینجا قبر کسی نیست. آقای مولایی گفت: چه اصراری دارید. من گفتم: نه اینجا که قبر نیست. بر فرض هم بتون باشد، امتحانش آسان است. بالاخره به این امر تن دادند و شب درها را بستند و قالی را کنار زدند و عمه آوردند تا بشکافند. سنگ مرمر را برداشتند. موزائیک را هم برداشتند، خبری از بتون نبود. خاک و خاشاک را برداشتند یک مرتبه هر چه کلنگ زدند صدا می کرد. آقای مولایی گفت: من عرض کردم اینجا بتون است. من مخالفت کردم و گفتم: ببینیم چرا صدا می کند. دیدیم آجرهای بزرگ است. برداشتند، در این وقت با کمال شگفتی

دیدیم یک قبر آماده و ساخته آن جا هست بدون این که ذره ای چیزی از استخوان و غیره در آن باشد. آقای مولایی گفت: این واقعا شبیه معجزه است. همانجا آقای طباطبائی را دفن کردند.

سایت علامه طباطبائی ره <http://www.allametabatabaei.ir>